

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هفته‌نامه مطالعات راهبردی سیبیل



مؤسسه مطالعات راهبردی اندیشه‌سازان نور

تنظیم و صفحه‌آرا: مرضیه روشن‌روان

شماره نشریه: 150

تاریخ انتشار: 17 اسفند 1399

تعداد صفحات: 28 صفحه



روسیه و دولت اشرف غنی (سفر حنیف اتمر به مسکو و آخرین تحولات صلح افغانستان)

رویداد

محمد حنیف اتمر، وزیر امور خارجه افغانستان، روز ۸ اسفند ۱۳۹۹ بر اساس دعوت رسمی وزیر امور خارجه فدراسیون روسیه، در رأس یک هیئت بلندپایه در چارچوب یک دیدار سه‌روزه از فدراسیون روسیه، وارد مسکو شد. براساس اعلامیه وزارت امور خارجه افغانستان، هدف از این بازدید، گسترش روابط دوجانبه، تقویت اجماع منطقه‌ای و بین‌المللی در قبال روند صلح افغانستان، و افزایش همکاری‌ها در راستای مبارزه مشترک با تروریسم و جرایم سازمان‌یافته در منطقه است. حنیف اتمر طی بازدید از مسکو با سرگنی لاوروف، وزیر امور خارجه، و شماری از مقامات عالی‌رتبه دولت روسیه دیدار و گفت‌وگو کرد.

تحلیل رویداد

سفر حنیف اتمر به مسکو را باید در دل یک چارچوب وسیع‌تر بین‌المللی مورد تحلیل قرار داد، زیرا بدون توجه به چنین چارچوبی، نمی‌توان به درک درستی از این سفر رسید. برای ترسیم این چارچوب باید به سفرهای دو مقام بلندپایه روس و آمریکایی به پاکستان در فوریه ۲۰۲۱ (ماه گذشته) توجه کرد. ژنرال مک‌کنزی، فرمانده سنتکام، در سفر خود به اسلام‌آباد به دنبال ترغیب ارتش پاکستان و دستگاه امنیتی آن (آی‌اس‌آی) برای راضی کردن طالبان به ادامه آتش‌بس با آمریکایی‌ها بود. در واقع اکنون با روی کار آمدن دولت جدید در آمریکا و سردرگمی دستگاه سیاست خارجی این کشور نسبت به افغانستان، «وقت خریدن» و ادامه وضع موجود، اهمیت زیادی برای ایالات متحده پیدا کرده است. در نقطه مقابل، ضمیر کابلوف (دستیار ویژه پوتین در امور افغانستان) نیز به اسلام‌آباد سفر کرد و در دیدار با شاه محمود قریشی (وزیر خارجه) و ژنرال قمر جاوید باجو (فرمانده ارتش پاکستان) بر ضرورت خروج آمریکایی‌ها از افغانستان تأکید کرد. او همچنین اعلام کرد که روسیه از تشکیل دولت ائتلافی موقت در افغانستان دفاع می‌کند. سفرهای پیشتر مقامات طالبان (به مسکو و تهران) و حنیف اتمر (به ریاض) نیز بیانگر این وضعیت کلی است که آمریکا و نیروهای نزدیک به آن، بیشتر از دولت غنی حمایت می‌کنند و در طرف مقابل حمایت‌هایی حداقل سیاسی (با اشکال و اهداف مختلف) از مخالفان دولت غنی صورت می‌گیرد. بنابراین سفر اتمر به مسکو را باید در چنین فضایی و چنین چارچوبی تحلیل و توجه کرد.



که این سفر به معنای تلاش دولت اشرف غنی برای اقناع کردن مسکو به ادامه وضع موجود در افغانستان است؛ یعنی مسکو فعلاً نسبت به حضور آمریکا واکنش چندانی نشان ندهد و از طالبان یا سایر مخالفان دولت غنی، حمایت جدی نکند زیرا در صورت خروج آمریکا، احتمال سقوط دولت مستقر در کابل نیز به شدت افزایش خواهد یافت. اتمر تا این حد موفق بوده است که مسکو را به بیان این امر راضی کند که آن کشور عدم حمایت خود از بازگشت امارت اسلامی در افغانستان را بیان کند.

در کنار این تحولات نباید از نظر دور داشت که نقش پاکستان در این میان بی‌اندازه حائز اهمیت است و اتفاقاً به همین دلیل ژنرال مک‌کنزی و ضمیر کابلوف اسلام‌آباد را مقصد سفر خود کرده‌اند و چهره‌هایی نظیر خلیلی (از رهبران شیعیان) و احمد ولی مسعود (برادر احمد شاه مسعود) نیز به پاکستان سفر کرده‌اند. ژنرال بابر افتخار، سخنگوی ارتش پاکستان، اعلام کرده است که این کشور خواهان حاکمیت یک‌جانبه طالبان در افغانستان نیست و تنها به روند صلح کمک می‌کند؛ هرچند باید در عمل دید که میزان حمایت ارتش پاکستان از طالبان به چه اندازه خواهد بود و در صورت وقوع جنگ شدیدتر در ماه‌های آینده، طالبان با چه تجهیزاتی به میدان می‌آیند. از سوی دیگر آمریکایی‌ها یا توجه به تعداد اندک نیروهایشان در حال حاضر و همچنین برای تمهید خروج خود (که احتمالاً خروج هشت هزار نیروی سردرگم دیگر ناتو را نیز در پی خواهد داشت) حساب بیشتری روی ارتش افغانستان باز می‌کنند و میزان و انواع تانک‌ها و تجهیزات نظامی ارتش این کشور را ارتقا می‌دهند. (البته در کمال ناصداقتی زیرساخت‌های پایگاه‌های خود را قبل از خروج تخریب می‌کنند تا این زیرساخت‌ها حتی در اختیار ارتش افغانستان نیز قرار نگیرد.)

متأسفانه ارتش افغانستان، دست‌کم در سطح رهبران آن، کاملاً از جهات سیاسی، امنیتی و فرهنگی با غرب هم‌پیمانی و هم‌سنخی پیدا کرده است. تأمین بیشتر هزینه‌های این ارتش با کمک‌های آمریکایی انجام می‌گیرد؛ جابه‌جایی هوایی مشکوک داعش از ننگرهار به شمال با کمک یا دست‌کم اطلاع این ارتش صورت گرفته است و از جهت فرهنگی نیز جشنواره هفته گذشته سازمان سینمایی دولتی افغانستان با نام «افغان فلم» در مورد بازتاب نقش نظامیان این کشور در سینما، بیانگر اوج انحطاط اخلاقی ارتش افغانستان بود که در آن یک زن رقاصه و بی‌حجاب در حضور فرماندهان ارتش و مقامات وزارت دفاع افغانستان به اجرای برنامه پرداخت. در رابطه با مسئله فرماندهی نظامی (و شاید تا حدی اجتماعی) جنگ احتمالی دولت و طالبان نیز به نظر می‌رسد که حسابی ویژه روی ژنرال دوستم (مارشال عبدالرشید دوستم) باز شده است؛ زیرا وی با کَر و فَر و طمطراق خاصی هفته گذشته وارد کابل شد و مورد استقبال مقامات دولتی قرار گرفت.





در خلال این تحولات، خلیل زاد، نماینده آمریکا در مورد صلح افغانستان که به نظر می‌رسد روابط گرمی با غنی ندارد و قطعاً تمایل به تشکیل دولت موقت در افغانستان داشت (برخلاف رویکرد جدید دولت بایدن)، به دیدارهای خود با مقامات افغان ادامه داده و هفته جاری با دکتر عبدالله ملاقات کرده است. دفتر شورای عالی مصالحه ملی گفته است که در این دیدار، دو طرف درباره مذاکرات صلح، بازنگری توافق نامه و روند مذاکرات صلح از سوی دولت جدید ایالات متحده آمریکا گفت‌وگو کرده‌اند. همچنین عبدالله و خلیل زاد روی تسریع روند مذاکرات صلح، دور دوم مذاکرات در دوحه، کاهش خشونت‌ها، راه‌های پیشرفت در مذاکرات صلح و دستیابی به صلح دایم بحث و تبادل نظر کرده‌اند. این گفت‌وگو در حالی انجام شد که خلیل زاد قرار است از کشورهای دیگر مانند پاکستان، امارات متحده عربی و برخی کشورهای منطقه دیدار کند.

با توجه به شرایط عمومی کشور و منطقه، احتمالاً طالبان برای مدت کوتاهی به مذاکرات صلح بین‌افغانی در دوحه بازگردند؛ اما در صورت عهدشکنی آمریکا و باقی ماندن نیروهای این کشور در خاک افغانستان، احتمال دست به اسلحه بردن مجدد طالبان علیه آمریکایی‌ها زیاد است. سیداکبر آغا، وزیر سابق دادگستری طالبان، در مصاحبه با خبرنگار دفتر منطقه‌ای تسنیم اعلام کرده است: «اگر آمریکا بخواهد از توافقات قطر سرپیچی کند، مردم افغانستان شدیدتر از گذشته در مقابل این کشور ایستادگی می‌کنند و آنها به سرنوشت روس‌ها دچار خواهند شد... مردم افغانستان به هیچ وجه حضور و دخالت خارجی‌ها را قبول نمی‌کنند و اگر مقامات آمریکایی بخواهند در مقابل این ملت ایستادگی کنند، بدون شک شکست خواهند خورد. پس به نفع این کشور است که خاک افغانستان را ترک کند و باعث ویرانی بیشتر و آوارگی افغان‌ها نشود.» یکی دیگر از مقامات طالبان (سراج‌الدین حقانی) نیز با اشاره به اینکه امروز برخلاف دیروز ما مجهز به پهپاد و موشک‌های پیشرفته هستیم، وعده شکست امپراتوری بزرگ جهان کنونی (آمریکا) در خاک افغانستان را داده است. (اشاره به شکست امپراتوری‌های بریتانیا و اتحاد جماهیر شوروی در سده‌های نوزدهم و بیستم میلادی از مردم افغانستان دارد.)

طالبان در یک بیانیه رسمی به مناسبت سالگرد توافق دوحه نیز چنین آورده‌اند: «... ۴. توافق نامه دوحه راه عملی را برای برقراری امنیت و ثبات در افغانستان ایجاد کرده است. اگر در مقابل آن، به هر بدیلی دیگر تلاش می‌شود، نتیجه آن از همین اکنون به ناکامی محکوم می‌باشد.

۵. به اساس توافق نامه دوحه، امارت اسلامی افغانستان در عملیات‌های خود کاهش قابل ملاحظه‌ای آورده است، بر مراکز بزرگ نظامی و استخباراتی دشمن حملات انجام نشده، عملیات‌های استشهادی صورت نگرفته، پلان‌های سقوط ولایات گرفته نشده و به ولسوالی‌ها سقوط داده نشده، که این برای همه واضح و آشکار است.





البته، جهت مقابل در این مورد مسئولیت خود را به درستی ادا نکرده، اکنون هم بمباردها [بمباران‌ها]... و عملیات‌های تهاجمی، که به اساس توافق‌نامه منع است، از سوی جهت مقابل انجام می‌یابد و بیشتر مردم ملکی زیان می‌بینند و همچنان گراف [نمودار] جنگ‌ها بالا می‌رود. دیگر اینکه در این اواخر بعضی حلقات به یک سلسله رویدادها به خصوص هدف قرار دادن مردم ملکی رو آورده‌اند، که منافع‌شان با خارجی‌ها گره خورده است. اینها می‌خواهند به این شکل وضعیت را متشنج نشان بدهند و برای دوام اشغال و جنگ کشور بهانه‌جویی کنند.

۶. با موجودیت بعضی کمبودهای عملی، باز هم توافق‌نامه به سوی مثبت روان است، که از نتایج آن همه جهت‌ها برخوردار هستند. از روی همین توافق‌نامه، بخش زیادی نیروهای خارجی به خصوص نیروهای ایالات متحده آمریکا از کشور ما برآمده‌اند. نیروهای باقی‌مانده نیز باید در وقت تعیین‌شده از کشور ما خارج شوند. همچنان امارت اسلامی افغانستان نیز به تکمیل تعهدات خود التزام کامل نشان داده و بر تعهدات خود ایستاده است.»

نتیجه‌گیری

سفر حنیف اتمر به مسکو در حالی انجام شد که حدود دو هفته پیش از آن ضمیر کابلوف (نماینده پوتین در امور افغانستان) در اسلام‌آباد از ایجاد دولت ائتلافی موقت دفاع کرده بود. دولت غنی که اکنون حمایت بیشتری از سوی بایدن را پشت سر خود احساس می‌کند (نسبت به دوره ترامپ) با اعتماد به نفس بیشتری با روسیه مذاکره کرده و دست‌کم این موفقیت را به دست آورده است که مسکو اعلام کند خواهان حکومت یک‌جانبه طالبان و بازگشت امارت اسلامی در افغانستان نیست (بدون عدول صریح از بحث دولت موقت). از سوی دیگر طالبان با جدیت اعلام کرده است که عهدشکنی آمریکا را نخواهد پذیرفت و در صورت باقی ماندن نیروهای آمریکایی در خاک افغانستان، نیروهای طالبان دوباره علیه آمریکا دست به سلاح خواهند برد و این بار مجهز به پهپاد و موشک‌های پیشرفته این کار را خواهند کرد. با توجه به احتمال افزایش تنش‌ها در بهار ۱۴۰۰ ضرورت دارد جمهوری اسلامی ایران- با توجه و تبعیت از راهبردهای اعلام‌شده از سوی مقام معظم رهبری نظیر ضرورت اخراج آمریکایی‌ها از منطقه غرب آسیا- برآوردی نسبت به اهداف، فرصت‌ها و تهدیدهای خود در صورت جنگ وسیع میان طالبان و ارتش‌های آمریکا و افغانستان داشته باشد و بر آن اساس نیروهای نزدیک‌تر به خود را نیز در افغانستان سازماندهی کند.



تحلیلی بر پیروزی نسبی مردم کشمیر بر حزب افراطی بی.جی.پی در انتخابات شوراها

رویداد

انتخابات هشت مرحله‌ای شورای شهرستان‌ها و انتخابات میان‌دوره‌ای شورای روستاها از روز ۲۸ نوامبر ۲۰۲۰ (۸ آذر ۱۳۹۹) در همه ۲۰ شهرستان منطقه فدرالی جامو و کشمیر (ایالت خودمختار سابق) و در ۲۸۰ حوزه انتخاباتی آغاز شد. این انتخابات اولین انتخابات پس از لغو خودمختاری و فشارهای شدید ارتش هند و حزب هندوی افراطی بهارتیا جاناتا پارتی (B.J.P) در یک سال اخیر بر مردم کشمیر بوده است و به‌رغم حضور نداشتن نیمی از واجدین شرایط در انتخابات، باز هم ائتلاف گسترده احزاب کشمیری (ائتلاف مسلمانان با نام ائتلاف گوپکار که خواهان بازگشت خودمختاری به کشمیر هستند)، توانست به پیروزی نسبی بر حزب بی.جی.پی (که از سوی دولت هند و هندوهای جامو یا مهاجر به کشمیر حمایت می‌شود) دست یابد.

تحلیل رویداد

کشمیر معروف به «ایران صغیر و بهشت گمشده»، برای ادیان شرقی، منطقه‌ای مقدس شمرده می‌شود و از آغاز ورود اسلام به این سرزمین (با فعالیت‌های بلبل شاه ترکستانی) و سپس نضج و گسترش آن توسط میر سید علی همدانی (هر دو در قرن هشتم هجری) به مهد پرورش عارفان و عالمان مسلمان در شبه‌قاره هند تبدیل شد و نقشی مهم در شکوفایی فرهنگی و ادبی شبه‌قاره ایفا کرد.^۱ در قرن جاری و پس از خیانت حاکم سیک کشمیر (دوگرا ماهاراجه هاری سینگ) که موجب انضمام کشمیر به قلمرو هند در سال ۱۹۴۷ شد، این سرزمین به سرزمین خون و شکنجه و مظلومیت تبدیل شد. کمیسیون حقوق بشر آسیا اعلام کرده در شش دهه گذشته کشمیر اشغالی به دره مرگ تبدیل شده است. در این منطقه هزاران شهروند عادی زندگی می‌کنند که ممکن است هر لحظه به دست کسانی که دولت از آنها با عنوان «نیروهای امنیتی» یاد می‌کند، کشته شوند. از سال ۱۹۸۹ که موج جدیدی از قیام مردم کشمیر علیه دولت هند (به ویژه حضور بسیار ستمگرانه ارتش هند که نزدیک به پانصد هزار نیرو را در دره کشمیر مستقر ساخته است) آغاز شد تا سال ۲۰۱۲،

۱. برای آشنایی با جایگاه کشمیر در اسطوره‌شناسی هندو و نیز آغاز گسترش اسلام در این سرزمین بنگرید به: بهرام زاهدی، «کشمیر، ایران صغیر»، روزنامه اطلاعات، ۲۲ اسفند ۱۳۹۷.



۸۹ هزار نفر از مردم کشمیر به شهادت رسیدند.^۱ همچنین منابع رسمی گزارش کرده‌اند ۱۱۴ هزار و ۹۴۸ نفر از غیرنظامیان دستگیر شده و ۶۹۳۶ نفر از این تعداد به قتل رسیده‌اند. همچنین ۱۰۵ هزار و ۶۳۱ ساختمان و تأسیسات بر اثر ایجاد حریق و تخریب تأسیسات و امور زیربنایی از بین رفته‌اند و ۲۲ هزار و ۶۰۶ زن، همسران خود را بر اثر این حوادث از دست داده و همچنین ۱۰۷ هزار و ۸۰ کودک یتیم شده‌اند. تعداد زنانی که به آنها تجاوز شده و مورد آزار و اذیت جنسی قرار گرفته‌اند به ۹۷۷۶ نفر رسیده است.^۲ با وجود چنین فجایعی، کشمیر باز هم از یک مجلس ایالتی، دولت ایالتی و قانون اساسی داخلی برخوردار بود تا اینکه در آگوست ۲۰۱۹ و چند سال پس از قدرت‌گیری حزب هندوی افراطی بی. جی. پی، دولت هند همین خودمختاری نیم‌بند را لغو کرد و موج جدیدی از خشونت در کشمیر آغاز شد.



در چنین وضعیتی و با چنین اوصافی، انتخابات اخیر با حساسیت خاصی برگزار شد. دولت هند در آگوست ۲۰۱۹ هدف از سلب خودمختاری کشمیر را «ایجاد توسعه و تقویت دموکراسی در سطوح مختلف» در کشمیر اعلام کرد، اما درست در همین زمان، رهبران همه احزاب کشمیری را به مدت یک سال بازداشت کرد! البته دولت هند برای برگزاری این انتخابات چند ماه پیش آنان را آزاد کرد. رهبران

۱. فاجعه کشمیر همواره مورد توجه رهبران دلسوز جهان اسلام بوده و ایشان همیشه خواهان وحدت مسلمین برای نجات مردم کشمیر بوده‌اند. حضرت امام (ره) و مقام معظم رهبری نیز سخنان بسیار مهمی در مورد کشمیر بیان کرده‌اند. امام (ره) در جایی با اشاره به مسائل مختلف جهان اسلام می‌فرماید: «اگر توحید کلمه باشد، چطور می‌تواند اینها، این یک مشت یهود دزد، چطور می‌توانند فلسطین شما را از دست شما بگیرند و مسلمین را از فلسطین بیرون کنند و نتوانید هیچ کاری بکنید؟ اگر توحید کلمه کنید، چطور هندوی بدبخت می‌تواند کشمیر عزیز را از ما بگیرد و از مسلمین بگیرد و هیچ کاری از آنها بر نیاید؟ اینها مطالبی است که جزو واضحات است منتهی تذکر لازم است» (صحیفه نور، ج ۱: ۱۲۰-۱۲۱).

۲. مقام معظم رهبری می‌فرماید: امروز قضیه کشمیر یک فاجعه است یک مصیبت است... برای آشنایی بیشتر با ابعاد دهشتناک جنایات هند و کشف گورهای دسته جمعی در کشمیر و ... بنگرید به: ابراهیم مروی، «کشمیر، فلسطینی دیگر»، اسلام تایمز، ۳۰ خرداد ۱۳۹۱.





احزاب کشمیری نیز ائتلافی به اسم «ائتلاف مردمی بیانیه گوپکار»^۱ تشکیل دادند تا به منظور تلاش برای بازگرداندن خودمختاری کشمیر به مبارزه سیاسی دست بزنند.^۲ تنها یک حزب از احزاب کشمیری در خیانتی آشکار به مردم این منطقه، طرفدار ادامه وضع موجود است. این حزب کوچک به نام «آپنی» نقش نیروی نیابتی بی.جی.پی را در دره کشمیر ایفا می کند. متأسفانه عمران رضا انصاری (فرزند مولوی افتخار انصاری که از علمای شیعه منطقه بود) نیز از رهبران حزب آپنی است. خود حزب بی.جی.پی نیز در منطقه فعال است و بیشتر در بخش جامو که جمعیت هندوی زیادی دارد، دست به تبلیغ زده و توانسته است پایگاه رأیی میان هندوها (به ویژه هندوهای افراطی) برای خود پیدا کند. شعبه حزب کنگره ملی هند نیز در انتخابات شرکت و از گفتمانی شبیه گفتمان ائتلاف گوپکار پیروی کرد. نمایندگان مستقل و غیر حزبی زیادی نیز از روستاها کاندیدا شدند و اتفاقاً موفقیت خوبی به دست آوردند. نتایج انتخابات به این شرح حاصل شد:

تعداد کل حوزه‌ها: ۲۸۰

تعداد واجدین شرایط حضور در انتخابات: ۶ میلیون نفر

مشارکت: ۵۱ درصد (کمی بیش از سه میلیون نفر)

ائتلاف گوپکار: ۱۱۰ حوزه

بی.جی.پی: ۷۵ حوزه (۷۲ حوزه در جامو و ۳ حوزه در کشمیر)

کاندیداهای مستقل: ۵۰ حوزه

کنگره ملی: ۲۶

حزب آپنی: ۱۲ حوزه

دیگران: ۵ حوزه

اعلام نشده: ۲ حوزه

با توجه به نزدیکی گفتمان ائتلاف گوپکار، کنگره ملی و مستقلین، می توان گفتمان طرفدار خودمختاری را برنده در ۱۸۶ حوزه و گفتمان طرفدار حاکمیت مستقیم هند بر منطقه (بی.جی.پی و آپنی) را برنده انتخابات در ۸۷ حوزه (عمدتاً جامو) دانست. به رغم تحریم انتخابات از سوی نیمی از مردم کشمیر (در اعتراض به وضعیت موجود)، حضور نیمی دیگر از مردم، بیشتر ناشی از فعالیت هندوها در جامو و ترس از حاکم شدن گفتمان بی.جی.پی در شوراها و شهرستان ها و

1. People's Alliance for Gupkar Declaration

۲. گفتنی است مبارزه مسلحانه نیز در کشمیر - با توجه به شدت جنایات ارتش هند در این منطقه - از حمایت مردمی برخوردار است. تشییع با شکوه پیکر شهید برهان وانی نمونه ای از حمایت وسیع مردمی از مجاهدین کشمیری است. در این رابطه بنگرید به سخنان مطرح شده در جلسه رونمایی از کتاب «تولد یک تراژدی، کشمیر ۱۹۴۷»؛ ایکن، «مقاومت و حفظ هویت اسلامی؛ درمان زخم کهنه بحران کشمیر»، ۹ مهر ۱۳۹۹.





روستاها بوده است. عوامل دیگری مانند تهدید و تشویق نیز وجود داشته است. برای نمونه در یکی از روستاهای مسلمان که کانون مقاومت محسوب می‌شود و بیشتر جوانان آن در زندان به سر می‌برند، به مردم وعده داده شده است در صورت حضور در انتخابات، فرزندان و خویشان‌شان از زندان آزاد خواهند شد. هدف دولت هند از برگزاری این انتخابات، بیشتر نمایشی در سطح بین‌الملل برای مشروعیت بخشیدن به حضور خود در کشمیر و تبلیغ اعتماد مردم منطقه به دولت بوده است.^۱

نتیجه‌گیری

لغو خودمختاری کشمیر در آگوست ۲۰۱۹ و وضعیت به شدت ملتهب کشمیر در سه دهه گذشته که منجر به شهادت جمعیتی نزدیک به صد هزار نفر از مسلمانان منطقه به دست ارتش هند شده است، احتمال حضور نیافتن مردم در اولین انتخابات پس از لغو خودمختاری را زیاد کرده بود، اما دولت هند که نیاز به برگزاری این انتخابات و کسب وجهه بین‌المللی برای خود داشت، با آزادی رهبران احزاب مسلمان کشمیری (پس از بازداشتی یک ساله) تا حدی در تنور انتخابات دمید. رهبران کشمیری با تشکیل ائتلافی موسوم به «ائتلاف گوپکار» همراه احزاب کنگره ملی و مستقلین که همگی خواهان بازگشت خودمختاری هستند، توانستند در ۱۸۶ حوزه برنده انتخابات شوند و پیروزی نسبی را برای مردم مسلمان کشمیر در انتخابات رقم بزنند. یکی از علل اصلی حضور ۵۱ درصدی مردم در انتخابات به‌رغم همه فجایعی که ارتش هند در دره کشمیر انجام داد ترس از غالب شدن گفتمان حزب هندوی افراطی بی.جی.پی در شوراهای شهرستان و روستا بوده است؛ زیرا این حزب پایگاه نسبی میان هندوهای جامو دارد. یک حزب کشمیری به نام حزب آپنی هم با خیانت به مردم کشمیر عملاً نماینده بی.جی.پی در دره کشمیر است. این مسئله می‌توانست باعث تسلط طرفداران بی.جی.پی بر شوراها شود. در تحلیل نهایی بیان پنج نکته ضروری است:

۱. دولت هند به موفقیت نسبی در این انتخابات دست پیدا کرد و نوعی مشروعیت برای خود با حضور مردم در انتخابات به دست آورد.
۲. به‌رغم تلاش‌های دولت هند، اکثریت کرسی‌ها نصیب طرفداران خودمختاری کشمیر شد.
۳. دولت هند توانسته است سطح انتظارات احزاب سیاسی را از استقلال کشمیر به بازگشت خودمختاری تقلیل دهد.
۴. مبارزه مسلحانه استقلال‌طلبانه در کشمیر از حمایت مردمی برخوردار بوده و حضور نیافتن



۱. اطلاعات آماری و بسیاری از نکات دیگر این یادداشت با استفاده از مطالب مندرج در نخستین شماره بولتن تحلیلی چنار نوشته شد: اندیشکده جریان، چنار (بولتن تحلیلی جامو و کشمیر)، شماره نخست، دی ۱۳۹۹.



نیمی از مردم در انتخابات بیانگر روحیه بسیاری از کشمیری‌ها (میلیون‌ها نفری که طی چند دهه گذشته شهید و زخمی و ... داده‌اند) مبنی بر عدم اعتماد به سازکارهای ترتیب داده‌شده از سوی حزب حاکم بی. جی. پی و ارتش هند در منطقه کشمیر است و مقاومت ضد دولت هند در لایه‌های گوناگون اجتماعی مسلمانان کشمیر کاملاً زنده، اما بیشتر به صورت آتش زیر خاکستر است.

۵. مبارزه مسلحانه در کشمیر احتمالاً به نتیجه دلخواه خود نخواهد رسید و در صورت کاهش سطح خشونت دولت هند و تحقق نسبی عدالت در منطقه، احتمالاً سطح مقاومت مسلحانه نیز به شدت کاهش پیدا کند و کشمیری‌های بیشتری اشکال مدنی و سیاسی را برای مبارزه خود برگزینند.



عهدشکنی آمریکا و احتمال از سرگیری جنگ میان نیروهای این کشور و طالبان

رویداد

جو بایدن در نخستین دیدارش از پنتاگون به عنوان رئیس جمهور آمریکا گفت که ممکن است مهلت خروج نیروها از افغانستان در ماه مه سال جاری (۲۰۲۱) را کنار بگذارد. بایدن در این دیدار همچنین تاکید کرد که با این حال کاخ سفید به دیپلماسی به عنوان نخستین ابزار کشورداری اولویت می‌دهد. در حالیکه کاملاً هریس معاون اول بایدن و لوید آستین وزیر دفاع او در این دیدار حضور داشتند، بایدن گفت که هرگز در استفاده از نیروی نظامی برای دفاع از منافع حیاتی مردم آمریکا دریغ نخواهد کرد. وی در عین حال تاکید کرد که تنها در صورت لزوم از نیروی نظامی استفاده خواهد کرد.

تحلیل رویداد

آنچه که بسیاری از کارشناسان پیش بینی می‌کردند و ما نیز در شماره‌های پیشین بدر اشاره کرده بودیم، روی کار آمدن دولت بایدن به معنی درنگ مجدد آمریکا در موضوع افغانستان است. در قرارداد دوحه که در زمان ترامپ بسته شده بود، آمریکا متعهد به خروج تمامی نیروهایش تا ماه مه سال ۲۰۲۱ از افغانستان شده بود اما اکنون همه قرائن و شواهد حاکی از علاقه آمریکا به شکل دادن مذاکرات جدید و خریدن زمان برای خود است چرا که بایدن و دولت او در شرایط کنونی، خود نیز به خوبی نمی‌دانند که از صحنه سیاسی افغانستان چه می‌خواهند و چگونه باید بدان دست یابند؟ گروه مشاوران نزدیک به بایدن عمدتاً طرفدار باقی ماندن آمریکا در افغانستان تا مدت زمان طولانی تری هستند و خروج آمریکا در تاریخ اعلام شده را باعث ضربه خوردن به منافع درازمدت آمریکا می‌دانند. گزارشهای مختلفی در این رابطه منتشر شده است که از جمله مهمترین آنها گزارشی ۸۸ صفحه‌ای است که از سوی گروه مطالعات افغانستان خطاب به کنگره آمریکا (اما در اقع خطاب به دولت جدید آمریکا) تهیه شده است. در این اندیشکده (گروه مطالعات افغانستان) افراد قدرتمندی همچون ژنرال ژوزف دانفورد^۱ حضور دارند. عنوان رسمی این گزارش چنین است:

1. General Joseph F. Dunford Jr. (Ret.):

ژنرال چهارستاره آمریکایی که پیشتر ریاست ستاد مشترک ارتش آمریکا را بر عهده داشت.

در این گزارش آمده است که:

«خروج غیر مسوولانه نیروهای آمریکایی احتمالا به آغاز جنگ داخلی جدید در افغانستان و سازماندهی دوباره گروه‌های ضد آمریکایی تروریست منجر می‌شود که می‌تواند سرزمین ما را تهدید کرده و به تصور آنها به پیروزی مقابل قدرتمندترین کشور جهان ختم شود.»

همچنین در این گزارش ضمن اشاره به وجود فساد بیش از حد در دولت کنونی اما پیشنهاد شده است که آمریکا به صورت همه جانبه از ساختار فعلی حکومت در افغانستان حمایت کند و نیز از نادیده گرفتن همپیمانان آمریکا در ناتو خودداری کند.

این همه در حالیست که جنگ میان نیروهای طالبان و نیروهای امنیتی دولت افغانستان تقریباً در همه استانهای کشور به صورت پراکنده ادامه دارد و طالبان اعلام کرده است که در صورت باقی ماندن نیروهای آمریکایی در افغانستان «آماده قربانی دادن برای استقلال افغانستان» است و جنگ را مجدداً با آمریکا شعله ور خواهد ساخت. ضمناً ذبیح الله مجاهد سخنگوی طالبان گفته است که: «اگر حمایت و تأمین مالی توسط خارجی‌ها نباشد و حلقه جنگ طلب داخلی به جنگ تشویق نشود، مذاکرات بین‌الافغانی حتماً به نتیجه رسیده و کامیاب می‌شود.»

ملا عبدالغنی برادر نیز به عنوان معاون سیاسی و رئیس دفتر سیاسی طالبان در نامه ای سرگشاده خطاب به مردم آمریکا گفته است: «ما درک می‌کنیم که ایالات متحده آمریکا و متحدین آن به این نتیجه رسیده‌اند که معضل افغانستان تنها از راه تفاهم ممکن است حل شود. بنا بر این مذاکرات مثبتی را برای تحقق یافتن پیمان دوحه، با امارت اسلامی انجام دادند. اکنون که یک‌سال از پیمان دوحه می‌گذرد، خواست ما از جهت امریکایی این است که مطابق با تعهدات خود به تطبیق کردن پیمان متعهد بماند.»

او با اشاره به از دست رفتن «حیثیت» آمریکا در این طولانی‌ترین جنگ تاریخ خود^۱ گفته است که گروه طالبان بر تعهد خود برای اجتناب از آسیب زدن به امنیت سایر کشورها از خاک افغانستان پایبند خواهد بود.

چند روز پس از این نامه، وزرای دفاع کشورهای عضو ناتو در بلژیک گرد آمدند تا موضع ناتو در مورد زمان خروج از افغانستان را اعلام کنند اما ایشان به دلیل عدم مشخص بودن سیاست آمریکا

۱. جنگ افغانستان که از سال ۲۰۰۱ میلادی آغاز شده است طولانی‌ترین حضور آمریکا در یک نبرد نظامی است.



نهایتاً اعلام کردند که خروج نیروهای ناتو (حدود هشت هزار غیر آمریکایی که با دوهزار و پانصد نیروی آمریکایی مجموعاً حدود ده هزار نفر هستند) «وابسته به شرایط» خواهد بود و قصدی برای خروج نیروهای خود در آینده نزدیک از افغانستان ندارند. البته در کنار این موضع مبهم، این حقیقت نیز وجود دارد که خستگی و هزینه های ناشی از جنگ بیست ساله باعث تحلیل رفتن نیروهای ناتو در افغانستان شده و به عنوان مثال نیوزیلند که زمانی تا ۳۵۰۰ نیرو در افغانستان داشت در ابتدای سال ۲۰۲۱ آخرین نیروهای خود (که تنها ۶ نفر بودند) را از افغانستان خارج ساخت.

در رابطه با این تحولات طالبان بیانیه ای صادر کرده و خطاب به فرماندهان ناتو هشدار شدیداللحنی داده است. در این بیانیه گفته شده است که:

«هرکس که خواستار دوام جنگ و اشغال باشد، مثل ۲۰ سال گذشته مسئولیت آن نیز بر دوش آن‌ها است؛ هیچکسی نباید محاسبه نادرست کند و فریب حلقه های جنگ طلب را بخورد.»

از سوی دیگر بایدن در سخنرانی اول اسفند خود در کنفرانس امنیتی مونیخ درباره مهمترین تغییرات در سیاست خارجی آمریکا سخن گفت که دو مورد از این تغییرات در مورد صلح افغانستان و معاهده برجام با ایران بود که یقیناً در تحلیل کلان با یکدیگر ارتباط وثیقی نیز برقرار می‌سازند. راهبرد قطعی جمهوری اسلامی ایران آنچنان که از سوی مقام معظم رهبری اعلام شده است اخراج نیروهای تروریست آمریکا از منطقه غرب آسیاست لذا علی‌رغم هر تغییر و تحولی، این راهبرد در سطح کلان و دراز مدت دنبال خواهد شد. جمهوری اسلامی ایران برای به ثمر رساندن این راهبرد بایستی ضمن توجه به همه ظرایف جامعه افغانستان و مخاطرات ناشی از خلأ قدرت در آن کشور به عصرپساآمریکایی افغانستان به صورت جدی بیاورد و برای آن برنامه داشته باشد. با توجه به چنگ و دندان که رئیس جمهور جدید آمریکا در کنفرانس مونیخ برای چین و روسیه نشان داد احتمالاً این دو کشور در افغانستان به عنوان یکی از معرکه های تقابل میان خود و آمریکا به دنبال تضعیف بیشتر آمریکا خواهند بود و لذا امکان هماهنگی میان چین-روسیه-ایران و نیز پاکستان در رابطه با مسائل افغانستان به صورت جدی متصور است، نکته ای که ایران بایستی در کنار راهبرد قطعی اخراج آمریکا از افغانستان و منطقه مدنظر قرار دهد ایجاد تفاهم میان گروه های اسلامی و جهادی افغان و ایجاد ضمانت قطعی برای حقوق اقوام و مذاهب مختلف افغانستان (تاجیک و پشتون و هزاره و ازبک و...) در صورت ایجاد هر شرایطی در افغانستان است که دستیابی به آن - در کنار عوامل منطقه‌ای و بین‌المللی - از مسیر گفتگوهای جدی بین الافغانی می‌گذرد.

حمدالله محب مشاور امنیت ملی اشرف غنی اعلام کرده است که «نیروهای طالبان خود را برای جنگی تمام عیار در بهار آینده آماده می‌کنند.» (در صورت عدم خروج آمریکا از افغانستان)





پس کشورهای مخالف حضور آمریکا در افغانستان از اکنون بایستی راهبرد خود در مورد نبرد محتمل نسبتاً گسترده در ماه های آینده میان طالبان و قوای آمریکایی (و بقیه اعضای ناتو و نیز نیروهای بلک واتر) مشخص سازند. البته یکی از سابتهای نزدیک به طالبان (نن)، گزارشی در مورد چرایی خروج آمریکا از افغانستان منتشر ساخته و در آن خستگی مردم آمریکا از این جنگ و هزینه دو تریلیون دلاری این جنگ برای آمریکا را از عواملی برشمرده که حتما باعث خروج آمریکاییها از افغانستان در موعد مقرر می شود.

نتیجه گیری

دولت جدید آمریکا تا حدی نسبت به آینده سیاست این کشور در افغانستان در وضعیت سردرگمی به سر می برد و بیشتر به دنبال آغاز مذاکره جدید و خریدن وقت برای خود است. طالبان اعلام کرده است که چنین چیزی را نمی پذیرد و در صورت تخلف آمریکا نسبت به معاهده دوحه و باقی ماندن آمریکایی ها در افغانستان، این گروه «آماده قربانی دادن برای استقلال افغانستان» است. نحوه روابط آمریکا با چین و روسیه نیز نشان می دهد که رقابت آمریکا با روسیه و چین روند صعودی خود را ادامه خواهد داد و لذا امکان همکاری ضدسیاستهای آمریکا در افغانستان در میان چین، روسیه، ایران و نیز پاکستان به خوبی متصور است. مقامات امنیتی افغانستان نیز از آماده شدن طالبان برای یک درگیری تمام عیار در بهار پیش رو خبر می دهند و به همین دلیل کشورهای مخالف حضور آمریکا، بایستی از اکنون راهبرد خود را در خصوص بالاگرفتن احتمالی زد و خوردها و شاید جنگ نسبتاً گسترده میان طالبان و نیروهای آمریکایی در ماه های آینده مشخص کنند. در انتهای این یادداشت این توصیه از سوی نگارنده ارائه می گردد که به نظر می رسد یکی از عواملی که می تواند در تششهای احتمالی آینده در راستای نشان دادن عزم جزم مردم افغانستان برای اخراج آمریکایی ها از کشورشان مورد استفاده قرار گیرد تمرکز عملیاتی علیه نیروهای بدنام بلک واتر باشد. (بین ۶ هزار تا ۱۷ هزار نفر از نیروهای بلک واتر به عنوان پیمانکار ارتش آمریکا در افغانستان حضور دارند.) قدرت عملیاتی علیه این نیروها نشان خواهد داد که امکان عملیات علیه ارتش آمریکا نیز وجود دارد و بهتر است قبل از تلفات گسترده در میان سربازان آمریکایی (که از شأن بالاتری نسبت به اعضاء خشن بلک واتر در جامعه آمریکا برخوردار هستند)، دولت تصمیم به خروج نیروهایش از افغانستان بگیرد؛ در غیر این صورت ارتش نیز تلفات بیشتری خواهد داد و نارضایتی عمومی در میان مردم آمریکا راجع به سیاست خارجی دولت جدید (بایدن) نیز به وجود خواهد آمد.



تأثیر حوادث اخیر روسیه بر روابط خارجی آن با آمریکا و اروپا

زینب یوسفوند

رویداد

در حالی که به نظر می‌رسید با تغییر دولت واشنگتن روابط روسیه و آمریکا وارد همگرایی و همکاری بیشتری شود، نطق آتشین رئیس‌جمهور جدید آمریکا همه پیش‌بینی‌ها و معادلات را به هم ریخت. از سوی دیگر آمریکا و اروپا نسبت به دستگیری الکسی ناوالنی، رهبر مخالفین دولت فعلی روسیه، موضع‌گیری‌های تنیدی داشتند. نوشتار پیش رو به بررسی تأثیر حوادث اخیر روسیه بر روابط این کشور با اروپا و آمریکا خواهد پرداخت.

تحلیل رویداد

الکسی ناوالنی، سیاستمدار، فعال ضد فساد روسی و مخالف دولت پوتین، قرار است بار دیگر محاکمه شود. این مسئله موجب شده است که طرفدارانش دست به تظاهرات بزنند و با پلیس و نیروهای امنیتی روسیه درگیر شوند. در این تظاهرات‌ها نیروهای امنیتی روسیه بیش از پنج هزار نفر را بازداشت کرده‌اند. مسئله ناوالنی گرچه موضوعی داخلی است، اما اروپا و آمریکا در قبال آن موضع تنیدی گرفته‌اند؛ چنان که اتحادیه اروپا اعلام کرده است احتمال دارد تحریم‌هایی را علیه روسیه اعمال کند. روسیه در مقابل سه دیپلمات اروپایی را به دلیل مشارکت در اعتراضات اخراج کرده است. آمریکا اقدامات روسیه علیه مخالفین را محکوم کرد و بایدن نیز اعلام کرد دوران کوتاه آمدن در برابر سیاست‌های تهاجمی روسیه به پایان رسیده است. به نظر می‌رسد برخلاف دوره ترامپ، با روی کار آمدن بایدن تنش بین روسیه و آمریکا شدت گرفته و آمریکا به دنبال اعمال سیاست‌های متفاوتی در قبال روسیه است.

۱. روسیه در نگاه آمریکا و اروپا

برای درک سیاست‌های جدید آمریکا و اروپا علیه روسیه باید پیش از هر چیز بدانیم اروپا و آمریکا چگونه روسیه را می‌بینند و چه درکی از این کشور و اهداف آن دارند. از دید کشورهای اروپایی، روسیه یک تهدید جدی نظامی برای آنهاست؛ چنان که سال‌های جنگ جهانی دوم و جنگ سرد به صورت نظامی در کشورهای اروپای شرقی مداخله کرد و حتی لهستان را به اشغال خود درآورد. همچنین آنها با نگاه به تجربه اوکراین معتقدند چنین سیاستی هنوز به پایان نرسیده است و اگر



روسیه نسبت به منافع خود احساس خطر کند از دخالت نظامی در کشورهای هم‌جوار ابایی نخواهد داشت. از این رو رویکرد اتحادیه اروپا و ناتو در طول دهه‌های گذشته همواره تقویت کشورهای اروپای شرقی و کشورهای هم‌جوار روسیه از نظر نظامی بوده است تا ظرفیت مقابله این کشورها با تهاجم احتمالی روسیه را افزایش دهند و علاوه بر این یک فضای راهبردی بین اروپای غربی و روسیه ایجاد کنند تا از درگیری مستقیم بین این بازیگران کاسته شود.

از دیدگاه آمریکایی‌ها و به ویژه دموکرات‌ها، روسیه نماد دشمن اصلی آمریکا - به عنوان رهبر جهان لیبرال - و نماینده و رهبر جهانی است که ارزش‌های آمریکایی و لیبرال جهان را زیر سؤال می‌برند. از این رو محدودسازی روسیه، افزایش هزینه برای آن و زمین‌گیر کردن آن در حوزه‌های مختلف مأموریتی جدی برای آمریکا است که در دوره باراک اوباما به شکل تحریم‌های سخت اقتصادی علیه روسیه اعمال شد. با این حال آمریکایی‌ها معتقدند ثبات راهبردی موجود در سطح هسته‌ای میان آمریکا و روسیه همچون سابق باید حفظ و از تنش در این زمینه خودداری شود.

2. رویکرد آمریکا و اروپا علیه روسیه

برای نیل به راهبرد مطلوب به منظور زمین‌گیر کردن روسیه، آمریکا در چندین حوزه، راهبردهایی سنتی را علیه روسیه طراحی کرده است که به طور معمول و بدون تغییرات گسترده در حال اجرا شدن هستند. نخست، آمریکا و اروپا حوزه هم‌جوار روسیه را از نظر نظامی تقویت می‌کنند تا یک حوزه تهدید علیه روسیه ایجاد کنند و هزینه اقدامات نظامی را برای روسیه افزایش دهند. در سطح اقتصادی نیز همواره روسیه را در شرایط تحریم و فشار اقتصادی نگه داشته‌اند تا از آن به عنوان ابزاری برای چانه‌زنی و اصلاح سیاست‌های روسیه استفاده کنند. در سطح داخلی، از نگاه آمریکای دموکرات، روسیه همواره باید درگیر ناآرامی داخلی باشد تا بخشی عمده از ظرفیت امنیتی، سیاسی و اقتصادی آن در جبهه داخلی برای سرکوب و کنترل اعتراضات صرف شود. از نگاه آمریکا و اروپا، روسیه غول بزرگی است که نمی‌توان آن را به زانو در آورد، اما لازم است این بازیگر همواره در شرایط محدودشده نگهداری شود.

3. رویکرد روسیه؛ خروج از تاکتیک‌های سنتی

در طول سال‌های گذشته روسیه با درک محدودیت‌هایی که آمریکا و اتحادیه اروپا در حوزه بین‌المللی و داخلی برای این کشور ایجاد کرده‌اند، تاکتیک‌های جدیدی پیش گرفته است تا بر محدودیت‌های راهبردی خود غلبه کند. روسیه به جای تأکید بر نبرد با آمریکا و اروپا در میدان نظامی متقارن، اقدام به طراحی نبرد سایبری و همچنین اجرای کمپین‌های نفوذ در این حوزه کرده است. روسیه می‌خواهد با اجرای راهبردهای مخفی و غیرقابل رهگیری از یک سوزیرساخت‌های





حساس این بازیگران را در معرض حملات سایبری با هدف تخریب و کشف اطلاعات قرار دهد و از سوی دیگر، با بهره‌گیری از کمپین‌های نفوذ سیاست داخلی آنها را دچار چالش و مشروعیت‌زدایی کند. نمونه آن کمپین‌های نفوذ در انتخابات‌های ۲۰۱۶ و ۲۰۲۰ آمریکا بوده است. روس‌ها در این حوزه سال‌هاست با شبیه‌سازی رفتار کاربران مجازی غربی در حال جهت‌دهی به فضای سیاسی آمریکا و اروپا و رادیکالیزه کردن ذهنیت‌ها نسبت به سیاست‌های موجود با هدف به پیروزی رساندن احزاب و گروه‌های خاص یا ایجاد ناآرامی‌های سیاسی هستند.

نتیجه‌گیری

حوزه تقابل میان آمریکا و روسیه یک حوزه تقابل سنتی است که از ابتدای جنگ سرد می‌توان سیاست‌های ثابتی را در آن پیگیری کرد. آمریکا به ضرورت حفظ ثبات در سطح راهبردی بین آمریکا و روسیه معتقد است زیرا بر هم خوردن این ثبات ممکن است نتایج خطرناکی برای جهان در پی داشته باشد و به جنگ میان دو بازیگر بینجامد؛ از این رو اجرای تاکتیک‌های متفاوت در سطوح غیر راهبردی با هدف کنترل روسیه و افزایش هزینه برای این کشور، راهبرد اساسی آمریکا در این حوزه است. به رغم کاهش تنش میان روسیه و آمریکا در دوره ترامپ، با حضور بایدن در کاخ سفید، آمریکا بار دیگر به سیاست‌های سنتی خود در حوزه روسیه بازگشته است. در مجموع با توجه به اینکه راهبردهای آمریکا و اروپا در خصوص روسیه تثبیت شده و ثبات در آن برای آمریکا و اروپا از اهمیت برخوردار است، نباید انتظار تغییر گسترده در سیاست‌های آنها در برابر روسیه را داشت.



پیدا و پنهان روابط طالبان با چین

رویداد

در بهمن ۱۳۹۹ دفتر سیاسی طالبان، با توجه به احتمال عهده‌شکنی آمریکا در ارتباط با معاهده دوحه بین طالبان و آمریکا، به شدت فعال شده است و هیئت‌هایی از سوی این دفتر راهی تهران، مسکو و عشق‌آباد شدند. البته طی چهار سال گذشته نمایندگان طالبان بارها به این سه شهر سفر کرده بودند. هیئت سیاسی طالبان پیش از این در پکن و دوحه با نمایندگان دولت چین ملاقات کرده بود. کارشناسان پیش‌بینی می‌کنند با توجه به روندهای منطقه‌ای و جهانی، دیدار مهم دیگری میان نمایندگان طالبان و چین انجام می‌گیرد. به این مناسبت به بازخوانی و تحلیل مناسبات میان طالبان و چین می‌پردازیم.

تحلیل رویداد

الف) اصلی‌ترین دلیل اهمیت افغانستان برای چین: دلایل زیادی برای اهمیت افغانستان از منظر چین وجود دارد. افغانستان با چین دارای مرز مشترک است و مسائل و حوادث این کشور قابلیت تسری به خاک چین، به ویژه به استان مسلمان‌نشین شین جیانگ (در ایران معروف به سین کیانگ) را دارد. به علت این همسایگی حتی امکان تأثیرگذاری و بلکه محاصره چین توسط رقبای جهانی این کشور مانند آمریکا از طریق خاک افغانستان وجود دارد. در واقع در کشاکش بزرگ میان قدرت‌های شرقی (یا سازمان همکاری شانگهای) با آمریکا و ناتو، موقعیت جغرافیایی افغانستان، آسیای مرکزی و ایران بسیار حساس است و به همین دلیل چین با نگاهی واقع‌گرایانه به قدرت طالبان نگاه می‌کند و از اولین کشورهایی بوده است که با طالبان شروع به مذاکره و تعاملات سیاسی و اقتصادی کرد. برای درک بهتر مسئله افغانستان از نظرگاه چین باید تقابل شانگهای و ناتو در منطقه آسیای مرکزی و «بیضی راهبردی» را بهتر شناخت و روابط طالبان و چین را در این چارچوب فهم کرد.

ب) سازمان همکاری شانگهای (SCO) و تقابل آن با سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو): در سال ۱۹۹۶ در شهر شانگهای چین معاهده‌ای میان پنج کشور روسیه، چین، تاجیکستان، قزاقستان و قرقیزستان منعقد شد و بر همین اساس، سازمانی به نام «شانگهای ۵» شکل گرفت. هدف اصلی این سازمان این بود که از تعداد نیروهای نظامی منطقه مرزی میان چین و کشورهای شوروی سابق کاسته شود. این هدف با برگزاری چندین نشست در کشورهای عضو تا سال ۲۰۰۱ به صورت موفقیت‌آمیزی پیگیری شد. در این سال (۲۰۰۱) و در نشست جدیدی که در شهر شانگهای برگزار شد، ازبکستان



نیز به عضویت این گروه درآمد و نام سازمان به «شانگهای ۶» تغییر پیدا کرد. چند ماه پس از این نشست، کشورهای عضو با افزایش سطح همکاری‌ها نام گروه را تغییر دادند و تأسیس «سازمان همکاری شانگهای» (Organisation Cooperation Shanghai) را اعلام کردند. بعدها شش کشور دیگر خواستار عضویت در این سازمان شدند که از این میان، دو کشور هند و پاکستان از سال ۲۰۱۷ موفق به عضویت کامل شدند و چهار کشور بلاروس، افغانستان، مغولستان و ایران به صورت عضو ناظر در این سازمان عضویت دارند. شش کشور جمهوری آذربایجان، ارمنستان، کامبوج، نپال، ترکیه و سری لانکا به عنوان شرکای گفت‌وگو در اجلاس‌های این سازمان پذیرفته می‌شوند.



رنگ سبز: اعضای اصلی سازمان

رنگ آبی: اعضای ناظر سازمان

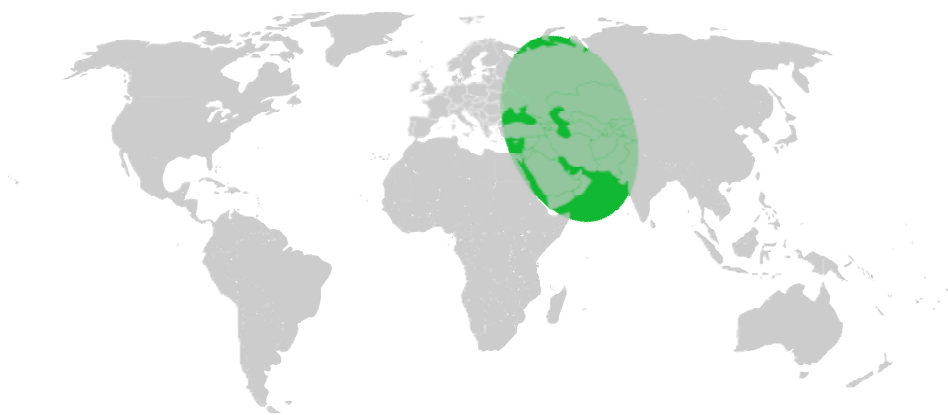
رنگ بنفش: شرکای گفت‌وگو در سازمان

مقر دائمی سازمان همکاری شانگهای در پکن واقع است و زبان‌های رسمی آن روسی و چینی است. در این سازمان مجموعه‌ای از مسائل سیاسی، اقتصادی، امنیتی، نظامی و فرهنگی دنبال می‌شود؛ اما به نظر می‌رسد اصلی‌ترین کارکرد سازمان همکاری شانگهای حفظ امنیت انرژی برای کشورهای عضو و نیز افزایش قدرت سیاسی-اقتصادی این کشورها برای مقابله با سیاست‌های



یکجانبه‌گرایانه آمریکا در معادلات و مخاصمات ژئوپلیتیک بین‌المللی است.

ج) بیضی راهبردی و بازی بزرگ جدید: تبیین دو مفهوم بیضی راهبردی و بازی بزرگ جدید به فهم دقیق‌تر کارکردها و راهبردهای سازمان همکاری شانگهای کمک می‌کند. بیضی راهبردی به منطقه‌ای گفته می‌شود که بازه جنوبی-شمالی آن از شبه‌جزیره عربستان تا شمال دریای خزر است و بازه شرقی-غربی آن از غرب چین و هند تا دریای مدیترانه را دربرمی‌گیرد.



حدود ۷۰ درصد ذخایر نفت و گاز جهان در این منطقه قرار گرفته است. بازی بزرگ نیز اصطلاحی است که نخستین بار در ارتباط با رقابت میان امپراتوری روسیه تزاری و امپراتوری بریتانیا بر سر تسلط بر منطقه آسیای مرکزی در قرن نوزدهم به کار رفت. از دهه ۱۹۹۰ به بعد برای اشاره به رقابت میان روسیه، آمریکا و چین برای دستیابی به منابع انرژی در آسیای مرکزی از اصطلاح بازی بزرگ جدید استفاده شده است.

بخش مهمی از بیضی راهبردی در منطقه جغرافیایی اجلاس شانگهای قرار دارد و بازی بزرگ جدید نیز در بخشی از این جغرافیا انجام می‌گیرد. همچنین با احتساب ایران، سازمان همکاری شانگهای ۲۰ درصد ذخایر نفت جهان و ۵۰ درصد ذخایر گاز جهان را در خود جای داده است. در ضمن باید در نظر داشت جمعیت کشورهای عضو سازمان همکاری شانگهای در مجموع برابر حدود نیمی از جمعیت مردم جهان است و کشورهای چین و هند نیز به بزرگ‌ترین مصرف‌کنندگان نفت و گاز در جهان تبدیل شده‌اند. روسیه نیز بزرگ‌ترین تولیدکننده گاز طبیعی در جهان است؛ بنابراین این سازمان نقش بسیاری مهمی در حفظ جریان جهانی انرژی برای اعضای خود و دیگران دارد و از آنجا که سازمان ناتو به رهبری آمریکا همواره سعی در تسلط بیشتر به منابع انرژی در خلیج فارس و آسیای میانه دارد، تقابلی جدی میان این دو سازمان بر سر مسائل مرتبط با امنیت



انرژی در جهان شکل گرفته است. با توجه به روندهای موجود جهانی مبنی بر کاهش منابع و افزایش تقاضا، این تقابل اهمیتی بیش از پیش خواهد یافت.

مجموعه همکاری‌های راهبردی شکل گرفته میان اعضای سازمان همکاری‌های شانگهای باعث شده است که تصمیم‌های اتخاذشده از سوی این سازمان مانعی جدی سر راه اهداف سیاسی، نظامی و اقتصادی آمریکا در منطقه راهبردی آسیای مرکزی شود. در مهم‌ترین این تصمیم‌ها، با تعیین ضرب‌الاجلی از سوی این سازمان، آمریکا مجبور شد پایگاه‌های نظامی خود در خان‌آباد ازبکستان و ماناس قرقیزستان را ترک کند و به این ترتیب آمریکا از سال ۲۰۰۷ فاقد هرگونه پایگاه نظامی در آسیای مرکزی شد. حمایت چند سال اخیر دو عضو اصلی اجلاس شانگهای یعنی روسیه و چین از طالبان در افغانستان نیز در همین راستا قابل تحلیل است که با توجه به همسایگی افغانستان با آسیای مرکزی و وجود منابع متنوع انرژی در این منطقه (به اضافه منابع مهم معدنی خود افغانستان)، مجموعه سازمان همکاری‌های شانگهای درصدد دور کردن قدم به قدم آمریکا از محیط جغرافیایی نزدیک به خود و تسلط بیشتر بر جریان انرژی است تا به این شیوه بتواند دست برتری نسبت به رقیب خود در مجموع مجادلات اقتصادی، سیاسی و امنیتی پیدا کند.

د) مناسبات اقتصادی طالبان و چین: طالبان در سال بیش از دو میلیارد دلار درآمد دارند که بخش عمده‌ای از آن ناشی از مالیاتی است که از پیمانکاران معادن طلا و لیتیوم می‌گیرند. تعدادی از این پیمانکاران چینی هستند و تعدادی نیز با چینی‌ها طرف قراردادند. شاهدیم چین به دلیل اهمیت منابع معدنی افغانستان، به ویژه معادن لیتیوم که غنی‌ترین منبع آن در افغانستان است و کاربرد زیادی برای تولید باتری‌های لب‌تاب و موبایل دارد، مبالغ زیادی به طالبان برای حفظ امنیت در مناطق معدنی مد نظر خود پرداخت می‌کند.

ه) مناسبات سیاسی طالبان و چین: بر اساس دلایل یادشده، چین به افتتاح در روابط سیاسی خود با طالبان نیازمند بود و به دلیل روابط حسنه‌ای که با پاکستان داشت، توانست به راحتی با طالبان گفت‌وگو کند و به تنظیم روابط خود با آنان پردازد و نقش خود را به عنوان بازیگری فعال در افغانستان افزایش دهد. در یکی از ملاقات‌های مهم میان رهبران طالبان و مقامات چینی، ملا عبدالغنی برادر، مسئول دفتر سیاسی گروه طالبان، همراه هیئت هشت نفره‌ای از طالبان در ۳۱ شهریور ۱۳۹۸ با دینگ شیجون، نماینده ویژه چین در امور افغانستان، در شهر پکن ملاقات کرده است. در این دیدار دینگ شیجون به هیئت طالبان گفته است توافق آمریکا و طالبان گزینه‌ای خوب برای حل صلح آمیز تنش‌ها در افغانستان است و چین از آن حمایت می‌کند. سید اکبر آغا، از فرماندهان پیشین طالبان نیز می‌گوید که نمایندگان طالبان در دفتر سیاسی این گروه در قطر با سفر به برخی کشورهای منطقه از جمله چین می‌کوشند دیدگاه‌هایشان را درباره گفت‌وگوهای صلح





افغانستان به اشتراک بگذارند. همچنین شی جینگ پینگ (رئیس جمهور چین) در نقشی مصالحه‌جویانه در دیدار با رئیس جمهور غنی در قرقیزستان گفته بود که کشورش آماده است با افغانستان برای رسیدن به صلح همکاری کند. رئیس جمهور چین نقش پاکستان را در این گفت‌وگوها اثرگذار دانسته و گفته است که پکن تلاش خواهد کرد پاکستان را برای همکاری روند صلح افغانستان تشویق کند.

نتیجه‌گیری

یکی از دلایل اصلی اهمیت افغانستان، نقش کلیدی و اثرگذاری است که جغرافیای این کشور در تقابل عظیم و جهانی جاری میان قدرت‌های شرقی (یا سازمان همکاری شانگهای) و ایالات متحده آمریکا دارد. چین در کنار سایر اعضای سازمان همکاری شانگهای می‌کوشد تا آمریکا را از محدوده بیضی راهبردی دور سازد و به همین دلیل منافع زیادی در ارتباط‌گیری با طالبان می‌بیند. ارتباط عمیق چین و پاکستان و تخصص قدیمی هر دو کشور با هند موجب تسهیل رابطه میان طالبان و چین شده است. طالبان نیز که علاوه بر حمایت سیاسی چین به ارتباط اقتصادی با این کشور نیاز دارد، چندین بار هیئت سیاسی خود را به پکن فرستاده و با مقامات این کشور گفت‌وگو کرده است. وجود معادن غنی در افغانستان و حضور شرکت‌های چینی در خاک تحت تصرف طالبان (یا گذر ایشان از این خاک) باعث کسب درآمد سرشاری برای طالبان شده است (مالیات‌دهی چینی‌ها و پیمانکاران مرتبط با چینی‌ها به طالبان برای حفظ امنیت)؛ بنابراین طالبان نیز از هر جهت از ارتباط با چین سود می‌برد.



پیامدهای تطبیع برای جوامع عربی

مسئله

عادی‌سازی روابط صهیونیست‌ها با اعراب گرچه معضل امنیت پیرامون را برای این رژیم تا حدودی برطرف می‌کند، اما چالش‌ها و ناامنی‌های درون‌عربی و منطقه‌ای ناشی از این عادی‌سازی افزایش می‌یابد. راهبرد عادی‌سازی همسوس با راهبرد فرقه‌گرایی در جوامع غرب آسیا یک نتیجه دارد که همان افزایش تنش در منطقه است. اگر در راهبرد فرقه‌گرایی بر قومیت‌ها و مذاهب درون کشورها برای تحریک علیه دولت تمرکز می‌شود، در راهبرد عادی‌سازی هدف افزایش تنش بین دولت‌های منطقه است. در واقع این راهبرد، مسئله فلسطین را از سطح کلان و جهان اسلام به مسئله‌ای صرفاً ملی و منحصر به مردم فلسطین می‌کند. این نوشتار به پیامدهای این عادی‌سازی می‌پردازد.

تحلیل رویداد

۱. کم‌رنگ شدن مسئله فلسطین: عادی‌سازی، وجهه عربی منازعه اسرائیل-اعراب را که به مدت چند دهه گسل ژئوپلیتیک غرب آسیا بود، بسیار کم‌رنگ می‌کند. به نظر می‌رسد این مسئله برای اعراب دیگر فقط ماهیت اسرائیلی-فلسطینی دارد. بنابراین محور عرب محافظه‌کار اکنون حامی رژیم صهیونیستی در حل بحران فلسطین است. این روند، الگوهای دوستی - دشمنی در غرب آسیا را حول فلسطین دگرگون می‌کند و رژیم صهیونیستی، ثبات‌زا و فلسطین و حامیان آن، عناصر ناامن‌کننده و صلح‌ستیز ترسیم می‌شوند. در نتیجه، ائتلاف‌سازی و اتحادهای جدیدی بین اعراب و رژیم صهیونیستی در آینده شکل خواهد گرفت.

۲. نفوذ رژیم صهیونیستی در تحولات غرب آسیا: مهم‌ترین پیامد عادی‌سازی افزایش نقش صهیونیست‌ها در تحولات آینده غرب آسیاست. این منطقه درگیر رقابت‌های درونی و فرامنطقه‌ای متشکل از مجموعه‌ای از بازیگران با منافع و ایدئولوژی‌های مختلف است. رژیم صهیونیستی در این رقابت حتی به صورت محدود تا کنون توانسته است منافع و امنیت خود را تأمین کند. نقش آفرینی رژیم صهیونیستی در بحران کردستان عراق، بحران سوریه، یمن، لیبی و مصر و حتی افزایش سطح روابط این رژیم با پیرامون ایران برجسته است. اکنون طرح ساخت پایگاه‌های نظامی و جاسوسی در کشورهای عرب حاشیه خلیج فارس و نقش رژیم صهیونیستی در شکل‌دهی به روابط این جوامع با پیرامون خود یک تهدید برای افزایش تنش است. رژیم صهیونیستی با راهبرد عادی‌سازی، نقش اتحادیه اروپا و روسیه را در مسئله فلسطین به شدت کاهش می‌دهد و در مقابل نقش منطقه‌ای



آمریکا، حامی اصلی این رژیم، افزایش می‌یابد. در نتیجه حل بحران اسرائیل - فلسطین حتی از دستورکار نهادهای بین‌المللی خارج می‌شود.

۳. تهدد اعراب به حمایت از امنیت رژیم صهیونیستی: رکن مهم عادی‌سازی به توسعه روابط اقتصادی اعراب با صهیونیست‌ها در قالب معامله قرن مربوط است. اعراب با افزایش سرمایه‌گذاری‌های اقتصادی خود در مناطق اشغالی که طبق این معامله باید حدود ۷۰ درصد باشد، متعهد به تأمین امنیت این رژیم برای تأمین امنیت سرمایه‌های خود خواهند شد. نتیجه این روند، افزایش میلیتاریزه شدن غرب آسیا علیه خود مجموعه است. بنابراین باید شاهد افزایش فشارهای اعراب حامی رژیم صهیونیستی بر سایر دولت‌های عربی در راستای تأمین امنیت این رژیم باشیم.

۴. افزایش واگرایی بین اعراب: همه کشورهای عرب موضع واحدی در برابر عادی‌سازی ندارند؛ به ویژه برخی اعراب کماکان به راهبرد مقاومت پای‌بند هستند. از سوی دیگر افکار عمومی جوامع عربی گرچه اغلب موضعی خنثی نسبت به این عادی‌سازی داشته‌اند، اما این به معنای پذیرش دوستی با صهیونیست‌ها نیست. بخشی از این سکوت ناشی از ساختار دیکتاتوری حکام این جوامع است. انقلاب مصر که به سرنگونی مبارک انجامید، نشان داد که در فضای دموکراتیک، اولین دشمن تحولات این کشور، صهیونیست‌ها بودند که در قالب حمله انقلابیون به سفارت صهیونیست‌ها تجلی یافت. رژیم صهیونیستی همواره حامی تداوم این دیکتاتوری‌ها بوده است. این همگرایی موجب افزایش رقابت بین مصر، ترکیه و عربستان نیز می‌شود. ممکن است شاهد رقابت مخربی برای دوستی با این رژیم بین رقبای منطقه‌ای باشیم. این واگرایی و تنش در روابط اعراب حامی صهیونیست‌ها با محور مقاومت از جمله ایران بیشتر نمود می‌یابد. افزایش نقش صهیونیست‌ها پیرامون ایران یک تهدید بالفعل است. مواضع تند ایران علیه جوامع عربی حامی عادی‌سازی اخیراً گویای این وضعیت است.

نتیجه‌گیری

اگرچه برقراری روابط رسمی اعراب خلیج فارس با صهیونیست‌ها حس وجود ابزار قدرتمندتری برای مقابله با ایران را به این جوامع می‌دهد، اما این عادی‌سازی مسئله ناامنی را در غرب آسیا افزایش می‌دهد. در نتیجه طرح ناتوی عربی با محوریت رژیم صهیونیستی و دشمنی مشترک با ایران برجسته‌تر می‌شود. این عادی‌سازی مشروعیت صهیونیست‌ها در منطقه را تأمین می‌کند. عادی‌سازی، رژیم صهیونیستی و اعراب دوست را در برابر محور عربی - ایرانی مقاومت قرار می‌دهد و رژیم صهیونیستی در این مبارزه تنها نخواهد بود. عادی‌سازی روابط با رژیم صهیونیستی از سوی کشورهای عربی در درجه اول در سه سطح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی برای اعراب





پیامدهایی دارد. در سطح داخلی، حکام این کشورها به دنبال استحکام جایگاه خود با کسب حمایت خارجی هستند. در سطح منطقه‌ای ایجاد توازن در برابر ایران و ترکیه مطرح است و در سطح بین‌المللی قرار گرفتن در جبهه قدرت برتر یعنی آمریکا. برای آمریکا نیز عادی‌سازی در واقع تشکیل ائتلافی از متحدان است که زمینه تداوم و استحکام نقش منطقه‌ای این کشور را فراهم می‌کند و زمینه نقش‌آفرینی رقیبان را کاهش می‌دهد.

